

مقدمه

ترجمه به معنای معادل جویی و معادل سازی برای انتقال معنایی از زبان مبدأ به زبان مقصد است. پس در ترجمه تعدد زبان (وجود حداقل دو زبان) شرط است. مسلماً در ترجمه قرآن کریم زبان مبدأ همان زبان عربی است و زبان مقصد می‌تواند یکی از انواع زبان‌های مورد استفاده‌ی هر مترجم باشد.

جهت ایجاد یک ترجمه صحیح، اصول و شرایطی وجود دارد که سبب می‌شود مترجم به اصل معنا در زبان مبدأ پایبند باشد. در جستار پیش رو نیز سعی بر تبیین این اصول علمی، همراه با ذکر مثال‌های قرآنی شده است.

شرایط و اصول علمی ترجمه:

در ترجمه‌ی قرآن هدف مترجمان یکسان‌انگاری ترجمه‌ها با قرآن نیست و مترجمان به دنبال معرفی پیام قرآن هستند؛ نه کنار گذاشتن متن اصلی قرآن؛ بنابراین ترجمه‌ی قرآن جایز است و بلکه ضرورت و اهمیت هم دارد ولی باید به این مطلب توجه کرد که هر مترجمی می‌بایست شرایط و اساس یک ترجمه‌ی صحیح را در نظر بگیرد. لذا جهت پرداختن به این مسئله، اهم اصول علمی ترجمه همراه با مثال برشمرده شده است.

۱. ریشه شناسی کلمات (توجه به علم صرف)

مثال ۱: معنای نَعْمَةٌ در:

الدخان، ۲۷: «وَأَنْعَمْنَا كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ»

المزمل، ۱۱: «وَدَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمُ قَلِيلًا»

معنای صحیح نَعْمَةٌ «صاحب نعمت» نمی‌باشد و این خطایی است که در ترجمه‌های اکثر مترجمان رخ داده است، بلکه معنای صحیح رفاه، خوشی، توانگر، نازپرورده است.

واکاوی اصول علمی ترجمه و تأثیر آن در

ترجمه‌های قرآن

حمید جلیلیان^۱

مریم غضنفری^۲

زهره شیخی^۳

چکیده

ترجمه‌ی قرآن کریم در شرایط امروزی، که زبان‌های گفتاری مختلفی بر زیست و نوع ارتباط افراد با یکدیگر حاکم است، به جهت آگاهی‌آحاد مردم از اهداف هدایتی قرآن بسیار ضروری می‌نماید؛ لیکن طریقه‌ی پرداخت به این علم و زمینه‌های دانشی لازم جهت ایجاد یک متن صحیح و رسا، مقدمه‌ی هرکار مترجم است.

در این میان، برخی از شرایط و اصول علمی ترجمه که زیربنای هر متن مقصد را تشکیل می‌دهد، وجود دارد که اطلاع مترجم از این شرایط بسیار اهمیت دارد؛ اهم این شرایط عبارتند از توجه به: ریشه شناسی کلمات، شناخت کلمات کلیدی و محوری، شناخت فرهنگ نزول و زبان شناسی قومی، علم وجوه و نظائر، جایگاه سیاق در ترجمه، تطور معنای لغت و شناخت علوم نحو و بلاغت.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، ترجمه، اصول ترجمه

مثال ۲: معنای «هُدْنَا» در:

الاعراف، ۱۵۶: «وَكَتَبْنَا لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءَ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ»

بسیاری از مترجمان این عبارت را به «باز گشته‌ایم، توبه کرده‌ایم، رجوع کردیم» ترجمه کرده‌اند که صحیح است.

مثال ۳: معنای واژه‌ی خبر در:

۱-۳- النمل، ۷: «إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِيبِكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ»

۲-۳- القصص، ۲۹: «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ»
 ۳-۳- التوبه، ۹۴: «يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

۳-۴- محمد، ۳۱: «وَلَنُبَلِّغَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبَلِّغَنَّكُمْ»

۳-۵- الزلزال، ۴: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»

توضیح: در آیات سوره‌های نمل و قصص معنای (أو) این است که هر دو طرف آن یک نقش ایفا می‌کند. در آیه‌ی ۴ سوره زلزله آمده که در روز قیامت زمین اخبارش را می‌گوید. با توجه به معنای اصلی خبر که در علم الحدیث به معنای باقی مانده است و با توجه به پنج آیه‌ی فوق به این نتیجه می‌رسیم که: خبر در قرآن به معنای باقی مانده و راز خواهد بود نه سخن و پیام؛ زیرا در آیات یک و دو (أو) آورده و با آوردن خبر،

آتش روشن نمی‌شود و در آیه‌ی چهارم خبر که آزمودنی نیست پس باید بگوییم رازها را آشکار می‌کنیم. خبر به معنای «باقی مانده» و اخبار به معنای «اسرار و رازها» است.

مثال ۴: معنای فتنه در:

۱. در انسان: یعنی به هم ریختن، آشفتگی و اضطراب؛ مانند:

الحديد، ۱۴: «يُنَادُواهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ»

فتنتهم أنفسهم، اى عدم قرار ضمائرهم على الإسلام، فهم فى ريبهم يترددون، فكأن الاضطراب و عدم الاستقرار خلق لهم. (ابن عاشور، ۳۴۸/۲۷) در نتیجه معنای صحیح این گونه است: «شما همیشه در اضطراب بودید» یا «شما خودتان را در آشفتگی نگه داشتید».

۲. در جامعه: یعنی به هم زدن امنیت جامعه، شورش، آشوب، توطئه. مانند:

البقره، ۲۱۷: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَمَا يُمِثُّ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

معنای صحیح «آشوبگری از کشتار بالاتر است» است.

البقره، ۱۹۱-۱۹۳: «وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمُوهُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ»

معنای صحیح «آشوبگری از کشتار [هم] شدیدتر است... تا اینکه آشوبگری باقی نماند» است.

مثال ۵: معنای المستعان در:

یوسف، ۱۸: «... وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ»

معنای صحیح «یاری باید خواست» یا «یاری خواسته می‌شود» است.

مثال ۶: معنای خُفِيَهُ در:

الانعام، ۶۳: «قُلْ مَنْ يُنجِيكُمْ مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا

مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»

الاعراف/۵۵: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»

معنای صحیح «در نمان» است.

مثال ۷: معنای خِيفَهُ در:

الرعد، ۱۳: «وَيَسْبِغُ الرَّعْدُ بِحِمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا

مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يَجِدُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ»

معنای صحیح «از ترس عظمت و بزرگواری او» است، لذا استفاده مستقل از لفظ

ترس اشتباه است.

۲. توجه به کلمات کلیدی و محوری:

محور تمامی کتاب‌های آسمانی به طور عموم و محور قرآن به طور خصوص و محور سوره‌ی

بقره به طور آنحص تقواست. توجه به کلمات محوری به مترجم کمک می‌کند تا به ارتباط آیات دست

یابد. «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ

وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا» (النساء، ۱۳۱)

۳. توجه به علم وجوه و نظایر قرآن:

نظایر عبارت است از الفاظ متساوی و الفاظی که معنای یکسان دارند؛ مانند:

«صراط، طریق و سبیل». وجوه لفظ مشترکی است که در چند معنا به کار می‌رود؛ مانند:

کلمه‌ی اُمَّه که به معنای:

الف- آیین (روش): الزخرف، ۲۲-۲۳: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ

آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا

آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»

ب- مدت: یوسف، ۴۵: «وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ

فَارْسِلُونِ»؛ هود، ۸: «وَلَكِنَّ أٰخِرَنَا عَنْهُمْ الْعَذَابِ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولَنَّ مَا يَحْسِبُهُ إِلَّا يَوْمَ

يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»

ج- گروه (جماعت): القصص، ۲۳: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ

يَسْتَقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِيكِ حَتَّىٰ يُصَدِرَ الرَّعَاءُ

وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ»

در ترجمه‌ی وجوه باید ابتدا ترجمه‌ی دقیق و صحیح کلمات را صرف نظر از

وجوه مختلفی که نظر مفسران است و ممکن است درست یا نادرست باشد آورده و در

مواردی که قدر جامع پیدا نمی‌شود وجوه را مد نظر قرار داده و واژه‌ها را در هر مورد

مطابق با دلالت و سیاق آن ترجمه کرد؛ مانند:

الف- البقره، ۳۵: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا

وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» در این آیه معنای صحیح «درخت» است.

ب- الصافات، ۱۴۶: «وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِينٍ»؛ لقمان، ۲۷: «وَكُوْا أُمَّمًا فِي

الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ»

در آیات فوق معنای صحیح شجره «هر رویدنی» است.

۴. توجه به فرهنگ و زبان‌شناسی قومی:

یکی از شرایط ترجمه‌ی قرآن، شناخت مفهوم لفظی است که عرب فصیح از ظاهر

آن می‌فهمد. «کنت دو گوینو» سفیر فرانسه در ایران در زمان ناصرالدین شاه قاجار در

مثال ۵: معنای رهان در:

البقره، ۲۸۳: «وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ...»

نباید به گروگان ترجمه شود. معنی صحیح «گرو» است.

مثال ۶: معنای مرتفقا در:

الکهف، ۳۱: «... مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَارَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا»

نباید به آسایشگاه ترجمه شود. معنای صحیح «تکیه گاه» است.

مثال ۷: معنای فدیة در:

الرعد، ۱۸: «... وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ

لَا فِتْنَةٌ لَهُمْ...»

نباید به بازخرید ترجمه شود. معنای صحیح «رهایی از عذاب» است.

مثال ۸: معنای املاق در:

الاسراء، ۳۱: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ...»

نباید به درویشی ترجمه شود. معنی صحیح «فقر» است.

مثال ۹: معنای ناظره در:

القیامة، ۲۳: «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»

نباید به نگران ترجمه شود. معنای صحیح «نگاه کننده، می بیند» است.

مثال ۱۰: معنای خُمُر در:

النور، ۳۱: «... وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ...»

معنای صحیح «اطراف» روستری‌های خود را» است.

۶. جایگاه سیاق در ترجمه:

برای درک بار معنایی الفاظ قرآن هرگز وجود کتب لغت معتبر کفایت نمی‌کند و باید به نحوه‌ی کاربرد آن لغت در سیاق آیات نیز توجه نمود و فضای آیات را مورد توجه قرار داد چرا که در این صورت مقاطع آیات کمک بسیاری در درک صحیح روند

آیات و فضای مفاهیم می‌نماید. مراد از سیاق عبارت است از سیر کلی یک جمله یا مجموعه‌ای از جملات که از رهگذر آنها مفهوم خاصی به ذهن می‌رسد. جریان کلی یک جمله به الفظی که در آن به کار رفته جهت معنایی خاصی می‌بخشد و جریان کلی مجموعه‌ی یک متن به هریک از جمله‌هایی که در آن متن آمده جهت مفهومی ویژه می‌دهد؛ لذا نه می‌توان یک لفظ را جدا از جمله‌اش معنا کرد و نه یک جمله را جدا از مجموعه‌ای که در آن قرار دارد. معنایی که برای یک لفظ در نظر گرفته می‌شود باید با بقیه‌ی اجزای جمله تناسب داشته باشد. (شاکر، ۳۰۰-۳۰۱)

مثال ۱: الاعراف، ۴۰: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ

السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ»

واژه‌ی جمل به دو معنای طناب کشتی و شتر است و با توجه به مجموعه‌ی جمله، جمل به معنای طناب کشتی مناسب‌تر است. بنا بر این برای تشخیص معنای غالب از میان معانی محتمل باید به مجموعه‌ی کلام و سیاق آن توجه نمود. مثال ۲: معنای کوثر:

الکوثر، ۱: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ»

با توجه به شأن نزول سوره (واحدی نیشابوری، ۲۴۶-۲۴۷) و سیاق سوره «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» روشن می‌شود که مراد از کوثر فراوانی نسل می‌باشد؛ لذا می‌توان کوثر را به حضرت فاطمه زهرا (س) منطبق ساخت و ترجمه کرد.

مثال ۳: معنای «اصحاب النار» در آیات:

البقره، ۳۹: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

المدثر، ۳۱: «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ

كَفَرُوا...»

در ترجمه‌ی «اصحاب النار» باید به سیاق آیه توجه کرد چرا که به دو معنای اهل جهنم و نگهبانان آتش (جهنم) به کار رفته که با هم فرق می‌کنند. در آیه ۳۹ سوره بقره به معنای اهل جهنم است و در آیه ۳۱ سوره مدثر به معنای نگهبانان آتش جهنم است.

مثال ۴: معنای «اصحاب الجنة» در آیات:

البقره، ۸۲: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

به معنای اهل بهشت است.

القلم، ۱۷: «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ» به

معنای صاحبان باغ است.

مثال ۵: معنای «اصحاب السبت» در:

النساء، ۴۷: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بَمَا نَزَّلْنَا مُّصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ

تَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»

«اصحاب سبت»، گروهی از یهود که در روز شنبه نافرمانی دستور خداوند را

کردند، هستند.

مثال ۶: معنای «اصحاب السفینه» در:

العنکبوت، ۱۵: «فَأَنجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ»

معنای صحیح «کشتی نشینان یا سرنشینان کشتی» است.

مثال ۷: معنای «اصحاب الکهف» در:

الکهف، ۹: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِن آيَاتِنَا عَجَبًا»

معنای صحیح «اهل غار یا غارنشینان» است.

مثال ۸: معنای «کفر» در آیات:

آل عمران، ۹۷: «... وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ

اللَّهِ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»

کلمه "کفر" در اینجا به معنای کفر در اصول دین نیست، بلکه منظور کفر به فروع

است نظیر کفر به نماز و زکات، یعنی ترک آن دو. پس مراد از کفر همان ترک است... و

تقدیر کلام: «و من ترک الحج فلا یضر الله شیئا فان الله غنی عن العالمین» است. یعنی:

هر کس حج را ترک کند، ضرری به خدا نمی‌رساند چون خدا غنی از همه عالمیان

است. (طباطبایی، ۵۵۰/۳)

لقمان، ۱۲: «... وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» معنی

صحیح «ناسپاسی» است.

ابراهیم، ۷: «وَإِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»

معنی صحیح «ناسپاسی» است.

الزمر، ۷: «إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ

لَكُمْ...»

معنی صحیح «ناسپاسی» است.

القمر، ۱۴: «تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِّمَن كَانَ كُفِرًا»

«جزاء» مفعول له است، یعنی این جریان که نتیجه‌اش نجات نوح و پیروان او و هلاک

مشرکان بود، جزائی بود به نوح که نبوت او را انکار کرده بودند. (قرشی، ۴۴۴/۱۰) «جَزَاءً

لِمَن كَانَ كُفِرًا» یعنی جریان کشتی مذکور در عین اینکه باعث نجات سرنشینان بود، کیفر

کسانی هم بود که کفر ورزیدند، جزایی بود علیه کفار و به نفع کسی که نبوتش انکار شده

بود. (طباطبایی، ۱۱۲/۱۹) آری نوح همانند همه انبیاء از مواهب بزرگ الهی و از نعمتهای

عظیم او بود که بیخبران کفرانش کردند، و به آئینش کافر شدند. باید توجه داشت که در

اینجا «کفر» به صورت «فعل مجهول» است، و اشاره به نوح می‌باشد که نسبت به او کافر

شدند، نه فعل معلوم و اشاره به کافران. هر گاه در آیه چیزی در تقدیر گرفته نشود نائب

فاعل «کفر» شخص نوح می‌شد که نعمت کفران شده‌ای بود و هر گاه بگوئیم «کفر به» بوده

است اشاره به عدم ایمان به نوح و تعلیمات او است. (مکارم شیرازی، ۳۴/۲۳)

مثال ۹: معنای «یغشی» در آیات:

الرعد، ۳: «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ

فِيهَا زَوْجِينَ لِنُفْسَيْنِ يَغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

اللیل، ۱: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ»

الشمس، ۳-۴: «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَافَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا»

یعنی با ظلمت شب نور روز را می‌پوشاند، ودر نتیجه هوا تاریک می‌شود بعد از آنکه روشن بود. (طباطبایی، ۳۹۸/۱۱)

مثال ۱۰: معنای «رسول» در آیات:

الحاقة، ۴۰-۴۱: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ»

المراد بالرسول الکریم محمد صلی الله علیه و سلم كما يقتضيه عطف قوله: وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ [الحاقة: ۴۴] (ابن عاشور، ۱۳۱/۲۹). آنچه از سیاق برمی‌آید این است که منظور از «رسول کریم» پیامبر اسلام (ص) است.

التکویر، ۱۹-۲۰: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» مراد از رسول، جبرئیل است.

یوسف، ۵۰: «وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَيَّ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النَّسُوءِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ» مراد از رسول، مأمور، پیک، فرستاده، فرستاده او، است.

الشوری، ۵۱: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» مراد از رسول، فرشته وحی، است.

مثال ۱۱: معنای «غد» در آیات:

لقمان، ۳۴: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مِمَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَىٰ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» معنی صحیح «فردا» است.

الکھف، ۲۳: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» معنی صحیح «فردا» است.

الحشر، ۱۸: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مِمَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» مراد از کلمه «غد» روز قیامت است، که روز حسابرسی اعمال است.

مثال ۱۲: معنای «الکلب» در:

الاعراف، ۱۷۶: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» معنی صحیح «سگ هار» است.

مثال ۱۳: معنای سفینه در:

الکھف، ۷۹: «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا» معنی صحیح «هر کشتی [سالمی]» است.

مثال ۱۴: معنای عسعس در:

التکویر، ۱۸: «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ»

راغب گوید: «عسعسه» رقیق شدن تاریکی است و آن در اول و آخر شب است از این رو «عسعس اللیل» به رفتن و آمدن شب معنی شده که در هر دو، تاریکی رقیق می‌شود. ولی به تناسب «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» معنای رفتن بهتر است. (قرشی، ۱۰۷/۱۲)

مثال ۱۵: معنای «ثم» در:

الصفات، ۷۶-۸۲: «وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ... ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ»

«ثم» در آیه برای تراخی در کلام است و گرنه غرق قوم او از وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ فهمیده شد. (همانجا، ۱۵۸/۹) کلمه «ثم» بعدیت در کلام را می‌رساند، نه بعدیت در زمان را، و مراد از کلمه «آخرین- دیگران» همان قوم مشرک اویند. (طباطبایی، ۲۲۲/۱۷)

ترجمه پیشنهادی افزون بر آن یا علاوه بر آن، است.

۷. توجه به اصطلاحات خاص:

اصطلاحات خاص قرآن را باید به صورت اصطلاحی ترجمه کرد نه تحت الفظی.

مثال ۱: معنای مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ در:

المؤمنون، ۶: «إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ»

نباید به آنچه دستان راست شما مالک می‌شود ترجمه شود، بلکه مراد کنیزان است.

مثال ۲: معنای سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ در:

الاعراف، ۱۴۹: «وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

سقط فی ایدیهم: یعنی بلا را در دست خود یافتند، این جمله را در باره کسی می‌گویند که به اشتباه خود پی برده و پشیمان شده است. (طبرسی، ۶۰/۱۰)

مثال ۳: معنای فَارَ التَّنُورُ در:

هود، ۴۰: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ

وَأَهْلِكَ...»

المؤمنون، ۲۷: «... فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ

وَأَهْلِكَ...»

تنور اصطلاحی است که برای خانواده بکار می‌رود؛؛ مثلاً به خانواده گرم و صمیمی می‌گویند: تنورشان داغ است و احتمالاً نماد خانواده است. پس «فَارَ التَّنُورُ» یعنی خانه خراب شدند و احتمال دارد به معنای غضب الهی باشد.

مثال ۴: معنای ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ در:

البقره، ۲۷۳: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْقَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»

«لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ» آنان قدرت ندارند که در زمین رفت و آمد و تصرفات و فعالیت‌های تجاری بنمایند. و بعضی گفته‌اند چون آنان خود را ملزم کرده‌اند

که در راه خدا جهاد نمایند از کسب و کار باز مانده‌اند. و منظور این نیست که آنها توانایی بر کار ندارند بلکه مراد اینست که آنان چون خود را ملزم به جهاد نموده‌اند دیگر نمی‌توانند به غیر آن، اقدام کنند. (همو، ۱۷۵/۳)

مثال ۵: معنای ضَرْبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ در:

النساء، ۹۴: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرْبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»

کلمه «ضرب» به معنای سیر در زمین و مسافرت است و اگر «ضرب» را مقید کرده به قید «سبیل الله»، برای این بود که بفهماند منظور از این سفر خارج شدن از خانه به منظور جهاد است. (طباطبایی، ۶۳/۵)

۸. توجه به علم نحو

مثال ۱: معنای تثیر در:

الروم، ۴۸: «اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتَثِيرُ سَحَابًا فَيُبْسِطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ...» تثیر فعل مضارع مؤنث است و مرجع ضمیر آن هی مستتر است که به ریح بر می‌گردد پس فاعلش ریح است نه خداوند. فَتَثِيرُ سَحَابًا: در بیان این حقیقت است که بادهای ابرها را حرکت می‌دهند. (قرشی، ۲۲۳/۸)

مثال ۲: معنای سلاما در:

مریم، ۶۲: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»

(سلاما) منصوب علی الاستثناء المنقطع (صافی، ۳۱۹/۱۶). باید طوری ترجمه شود که استثنای متصل نباشد. ترجمه ی صحیح، فقط به گوش آنها سلام می‌رسد، است.

مثال ۳: معنای حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا در:

الزمر، ۷۱-۷۳: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا... وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا»

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا: یعنی گشوده شده است درهای بهشت پیش از آمدن ایشان. در مورد جهنمیان درها بعد از رسیدنشان باز می‌شود و در مورد بهشتیان درها قبل از اینکه بیایند باز است. (طبرسی، ۲۱/۲۲۰)

مثال ۴: معنای ضمیر «ه» در رزقه:

الملك، ۱۵: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ»

«وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ»: ای کلو! مما أنبت الله في الأرض و الجبال من الزروع و الأشجار حالاً. (همو، ۱۰/۴۹۰) ضمیر «ه» در «مِنْ رِزْقِهِ» به الله باز می‌گردد.

مثال ۵: نقش صَفْرَاءُ و فَاقِعٌ لَوْنُهَا در:

البقره، ۶۹: «... يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ» «صفراء» صفت اول و «فاقع لونها» جمله و صفيه و صفت دوم برای بقره است. بنابراین معنی صحیح اینگونه است: آن گاوی است زردرنگ خالص و یکدست که بینندگان را شادی می‌بخشد. (به عنوان مثال در ترجمه‌های آقایان گرمارودی، معزی و کاویانپور اشتباه ترجمه شده است.)

مثال ۶: تعداد گروه در:

آل عمران، ۱۴۲: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ»

"و جمله «وَلَمَّا يَعْلَمِ» فی محل نصب حال «وَلَمَّا يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ» الواو للمعية يعلم مضارع منصوب بأن المضمرة بعد واو المعية و الفاعل هو الصابرين مفعول به منصوب بالياء و أن و ما بعدها فی تأویل مصدر معطوف علی مصدر مؤول من الفعل السابق التقدير: و لما يعلم الله المجاهدين و الصابرين [منكم]» (دعاس، ۱/۱۶۳). و يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ: "نصب بإضمار أن و الواو بمعنى الجمع، كقولك لا تأكل السمك و تشرب اللبن". (زمخشری، ۱/۴۲). «و يعلم» تقدیرش «و ان يعلم»، و «واو» به معنی «با» است یعنی:

هنوز خدا مجاهدان و استقامت‌کنندگان را آشکار و مشخص نکرده است. «الصابرين» شامل مجاهدان آنان که در مرکز جنگ ایستاده و فرار نکرده و خلاصه مطلق استقامت‌کنندگان در تقوی و راه خداست. (قرشی، ۲/۱۹۷). و يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ «يعلم» منصوب است به تقدیر «أن» و «واو» برای جمع است. چنان که گفته می‌شود: لا تأكل السمك و تشرب اللبن «بین خوردن ماهی و نوشیدن شیر جمع نکن». مقصود آیه این است که آیا گمان می‌کنید وارد بهشت خواهید شد در حالی که هنوز معلوم نیست چه کسانی از شما در راه خدا جهاد خواهند کرد، و صبر و مقاومتشان چگونه خواهد بود. (طبرسی، ۱/۴۹۳).

مثال ۷: نقش صفا صفا در:

الفجر، ۲۲: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»

"وَالْمَلَكُ" معطوف علی ربك «صَفًّا صَفًّا» حالان". (دعاس، ۳/۴۴۶).

مثال ۸: قیامة، ۳-۴: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ»

قادرین در این آیه حال است برای فعل نجمع نه خبر، لذا باید به این صورت ترجمه شود: چرا (جمع می‌کنیم) در حالی که تواناییم که سر انگشتان او را بازسازی کنیم.

مثال ۹: معنای ذوالعرش در:

ال بروج، ۱۵: «وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ»

«ذُو الْعَرْشِ»: "ذو خبر ثالث مضاف إلى العرش «الْمَجِيدُ» خبر أيضا". (همو، ۳/۴۳۵). در جمله اسمیه اگر خبر ال بگیرد نشانه انحصار است و معنای استمرار نیز خواهد داشت. ترجمه صحیح «اوست همیشه صاحب عرش و ارجمند» است.

مثال ۱۰: نوع تاء در بَقْرَةٌ:

البقره، ۶۷: «وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً» (تای تأنیث یا تای وحدت)

در بقره، حرف «ه»، تاء وحدت و به معنی یک گاو است.

مثال ۱۱: معنای مسومین در:

آل عمران، ۱۲۵: «يُمَدِّدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ»

«مسومین» بصیغه فاعل یعنی کسانی که خود را علامتدار کرده‌اند، ... و علامت

ملائکه عمامه آنها بوده است. (قرشی، ۱۸۱/۲)

"مسومین من السیماء، أى لهم علامة تدل علیهم". (مغنیه، ۱۵۱/۲).

پس مسومین به معنای فرشتگان نشاندار است.

مثال ۱۲: نوع فاء در کلمه‌ی «فقد»

التحریم، ۴: «إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا...»

إن شرطیة و تتوبا فعل الشرط و علامة جزمه حذف النون و الألف فاعل و إلى الله

متعلقان بتتوبا و جواب الشرط محذوف تقدیره یتب علیكما و الفاء تعلیلیة. (درویش،

۱۳۳/۱۰). فاء در کلمه‌ی «فقد» تعلیلی است نه تأکید؛ چرا که جواب شرط محذوف

است و بهتر است از جنس خودش باشد. پس باید در ترجمه‌ی آن «زیرا» بنویسیم.

مثال ۱۳: مرجع ضمیر در امامه:

القیامة، ۵: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»

مرجع ضمیر در «امامه» انسان است نه خدا؛ بلکه انسان می‌خواهد مقابلش را (برای

گناه کردن) باز کند. برخی از مترجمان «يَفْجُرَ» را به معنی گناه کردن و برخی به معنی

باز گذاشتن ترجمه کرده‌اند.

مثال ۱۴: اسم «لیس» در:

المجادله، ۱۰: «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا

بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»

اسم «لیس» ضمیری است که به شیطان برمی‌گردد و «شئیئا» مفعول به یا مفعول

مطلق برای «ضارهم» است؛ در ترجمه فوق «شئیئا» اسم «لیس» شمرده شده

است. (صفوی، ۵-۲۳۲/۴۹). و به معنی: در حالی که شیطان جز به رخصت خداوند

اندک زبانی به آنان نمی‌رساند، است.

مثال ۱۵: نقش مسجد در:

الاعراف، ۳۱: «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»

"و عند كل مسجد الظرف متعلق بخذوا". (درویش، ۶/۶۶۰-۶۶۱)

اسم زمان: در زمان عبادت اسم مکان: در مسجد

مثال ۱۶: معنای مفتاح در:

الانعام، ۵۹: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»

"وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خَزَائِنُهُ جَمْعُ مَفْتَحٍ بَفَتْحِ الْمِيمِ، وَ هُوَ الْمَخْزَنُ أَوْ مَا يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى

المغيبات مستعار من المفاتيح الذي هو جمع مفتاح بكسر الميم و هو المفتاح، و يؤيده أنه

قريء «مفاتيح» و المعنى أنه المتوصل إلى المغيبات المحيط علمه بها". (بيضاوی،

۱۶۵/۲).

جمع مَفْتَحٍ: خزائن و گنجینه‌ها جمع مِفْتَحٍ یا مفتاح: کلیدها

مثال ۱۷: معنای خاصه در:

الانفال، ۲۵: «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً»

آیه فوق می‌خواهد همه مؤمنین را از فتنه‌ای که مخصوص به ستمکاران از ایشان

است و مربوط به کفار و مشرکین نیست زنه‌ار دهد، و اگر در عین اینکه مختص به

ستمکاران از مؤمنین است و مع ذلك خطاب را متوجه به همه مؤمنین کرده برای این

است که آثار سوء آن فتنه گریبان‌گیر همه می‌شود. (طباطبایی، ۹/۶۳۲). ترجمه پیشنهادی:

و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران از میان شما نمی‌رسد [بلکه آثار بد آن، شما را نیز در

بر می‌گیرد] بترسید.

مثال ۱۸: معنای دعاء الرسول در:

النور، ۶۳: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا»

"لا تجعلوا دعاء إياكم كدعاء بعضكم لبعض" (درویش، ۶۶۰/۶-۶۶۱). «دعاء رسول» به معنای این است که آن جناب مردم را برای کاری از کارها دعوت کند، مانند دعوتشان به سوی ایمان و عمل صالح و به سوی مشورت در امری اجتماعی و به سوی نماز جماعت، و امر فرمودنش به چیزی از امور دنیا و آخرتشان، همه اینها دعا و دعوت او است. شاهد این معنا جمله ذیل آیه است که می‌فرماید: «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا» و نیز تهدیدی که دنبال آیه درباره مخالفت امر آن جناب آمده، و شهادت این دو فقره بر مدعای ما روشن است، و این معنا با آیه قبلی هم مناسب‌تر است، زیرا در آن آیه مدح می‌کرد کسانی را که دعوت آن حضرت را اجابت می‌کردند، و نزدش حضور می‌یافتند، و از او بدون اجازه‌اش مفارقت نمی‌کردند، و این آیه مذمت می‌کند کسانی را که وقتی آن جناب دعوتشان می‌کند سر خود را می‌خاراندند، و اعتنایی به دعوت آن جناب نمی‌کنند. از اینجا معلوم می‌شود اینکه بعضی (طبرسی، ۱۵۸/۷). گفته‌اند: «مراد از دعای رسول، خطاب کردن او و صدا زدن او است، که مردم آن جناب را مثل سایر مردم صدا زنند، بلکه با مردم فرق گذاشته او را محترمانه صدا بزنند، مثلاً، نگویند یا محمد، و یا ابن عبد الله، بلکه بگویند یا رسول الله» معنای درستی نیست. (طباطبایی، ۲۳۰/۱۵-۲۳۱).

مثال ۱۹: مرجع ضمیرهای يَرَوْنَهُمْ و مَثَلِيْهِمْ

آل عمران، ۱۳: «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأَى الْعَيْنِ»

از ظاهر سیاق چنین برمی‌آید که هر دو ضمیر جمع، در کلمه «یرونهم» و کلمه «مثلیهم» به کلمه «فئته» در جمله «فئته تقاتل» بر می‌گردد، و معنایش این است که گروه کافر مؤمنین را دو برابر می‌دیدند، عدد مؤمنین را که سیصد و سیزده نفر بود، ششصد و بیست و شش نفر می‌دیدند. بعضی‌ها ممکن است احتمال دهند که معنا چنین باشد کفار مؤمنین را دو برابر خودشان دیدند، ولی این احتمال، احتمالی است که از ظاهر الفاظ آیه

به دور است. و چه بسا احتمال داده شود که هر دو ضمیر به فئته کافره برگردد، و معنا چنین باشد که «کفار خود را دو برابر آنچه که بودند دیدند، اگر هزار نفر بودند خود را دو هزار نفر دیدند»، و لازمه این احتمال این است که در نسبت، مؤمنین بسیار اندک به نظرشان برسد، یعنی اگر جمعیت مؤمنین یک سوم جمعیت کفار بوده، به نظر کفار یک ششم ایشان در آیند آنان که این احتمال را داده‌اند منظورشان این است که آیه مورد بحث با آیه ۴۴ سوره انفال منطبق شود، چون در آنجا فرموده: «إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّيَمُّنِ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّكُمُ فِي أَعْيُنِهِمْ» یعنی خدا کفار را در آن روز که با آنها برخوردید، آنان را در چشم شما و شما را در چشم ایشان اندک جلوه داد و این آیه با آیه مورد بحث منافات دارد، چون ظاهرش این است که کفار مؤمنین را دو برابر خود می‌دیدند، ناگزیر باید با تصرف در مرجع ضمائر، آیه را اینطور معنا کنیم که کفار خود را دو برابر خود دیدند. بعضی از مفسرین از این توجیه جواب داده‌اند که تصرف در مرجع ضمائر باعث می‌شود که کلام خدا دستخوش اشتباه و ابهام شود، و ابهام و اشتباه لایق به کلام خدا که بلیغ‌ترین کلمات است نیست. و اگر می‌خواست چنین چیزی را بفهماند می‌توانست بفرماید: «یرون انفسهم مثلیهم - خود را دو برابر آنچه بودند دیدند»، و یا عبارتی نظیر این را بیاورد. و اما اینکه گفته شده است که: «برای رفع منافات بین دو آیه باید دست به چنین توجیهی زد». جوابش این است که: بین دو آیه منافاتی نیست، چون وقتی منافات محقق می‌شود که هر دو آیه در یک مقام سخن گفته باشند، و هیچ دلیلی بر این نیست چون ممکن است خدای تعالی در ابتدای برخورد، هر یک از دو طایفه را در نظر طایفه دیگر اندک جلوه داده باشد، تا دل‌هایشان محکم شده جرأتشان زیاد شود، و همین که شمشیر در یکدیگر نهادند، و آتش جنگ در بینشان شعله‌ور شد، کفار مؤمنین را دو برابر آنچه بودند ببینند، و از ترس پا به فرار بگذارند، و شکست بخورند. (طباطبایی، ۱۴۵/۳-۱۴۶).

۹. توجه به متعلقات

مثال: متعلق بآیاتنا در:

القصص، ۳۵: «قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَمَّا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ أَغَالِبُونَ»

معنای آیه این است که: به زودی تو را به وسیله برادرت هارون تقویت و یاری خواهیم کرد، و برای شما تسلط و اقتدار و غلبه‌ای برایشان قرار خواهیم داد، تا به سبب آیاتی که ما شما دو نفر را به وسیله آن غلبه می‌دهیم، نتوانند بر شما مسلط شوند، آن گاه همین غلبه دادن آن دو بزرگوار را بر فرعونیان بیان نموده، و فرموده: «أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ أَغَالِبُونَ» شما و هر کس که شما دو نفر را پیروی کند غالب خواهید بود». و این بیان را آورد تا بفهماند که نه تنها آن دو تن غالبند، بلکه پیروان ایشان نیز غالب خواهند بود. از این بیان روشن می‌شود که: کلمه «سلطان» به معنای قهر و غلبه است ولی بعضی از مفسرین (طبرسی، ۲۵۳/۷). گفته‌اند: به معنای حجت و برهان است، یعنی ما برای شما دو نفر حجت و برهان قرار می‌دهیم، و اگر سلطان به این معنا باشد بهتر آن است که بگوییم جمله «بآیاتنا» متعلق است به «غالبون» نه به جمله «فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا» (توضیح اینکه: بنا بر وجه اول معنا این می‌شود که: فرعونیان به سبب آیات و معجزات ما بر شما غلبه نمی‌کنند و بنا بر وجه دوم این می‌شود که: شما به سبب حجت و برهان ما غالب خواهید بود). (طباطبایی، ۴۸/۱۶-۴۹). ممکن است «بآیاتنا» متعلق به «سلطانا» باشد در اینصورت سلطانا به معنی دلیل و حجت است. (قرشی، ۴۶/۸).

۱۰. توجه به علم بلاغت

مثال ۱: تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر:

الانبیاء، ۱۰: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» معنی صحیح «ما به سوی شما کتابی را که فقط در آن پند مایه سعادت شما است، فرستادیم».

مثال ۲: استخدام و توریه: استخدام یعنی اینکه لفظی آورده می‌شود که مشترک بین دو معناست سپس دو لفظی آورند که هر یک از آنها بر یکی از آن معانی دلالت می‌کند.

الروم، ۲۷: «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ»

"الخلق فی الأصل مصدر و لكنه إعادة الضمیر فی یعیده علیه بمعنی المخلوق فهو استخدام". (درویش، ۴۹/۷). ترجمه پیشنهادی: او، خدا همان کسی است که آفرینش را شروع می‌کند سپس مخلوقات را بازمی‌گرداند و این برگرداندن آسانتر است برای او(خدا).

مثال ۳: اگر بعد از فعل «ودّ، یودّ» لو قرار گیرد با لو تمنی (کاش) فرق دارد و باید به «که» ترجمه شود. مانند:

البقره، ۹۶: «وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ»

ترجمه صحیح: و از کسانی که کافر شدند یکی از آنها دوست می‌دارد که هزار سال عمر کند.

آل عمران، ۶۹: «وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ»

ترجمه صحیح: گروهی از اهل کتاب دوست دارند که شما را گمراه نمایند.

مثال ۴: اگر خبر معرفه باشد به معنای حصر خبر در مبتدا است.

القصص، ۳۵: «... أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ أَغَالِبُونَ» ترجمه صحیح: پیروز شماید و هر کس که از شما پیروی کند.

الاخلاص، ۲: اللَّهُ الصَّمَدُ

"(الصمد)، صفة مشبهة بمعنى مفعول أى المقصود فى الحوائج". (صافی، ۴۲۵/۳۰-۴۲۶).

"و صيغة الله الصمد صيغة قصر بسبب تعريف المسند فتفيد قصر صفة الصمدية على الله تعالى". (ابن عاشور، ۵۴۱/۳۰). ترجمه صحیح: خدای همواره مقصود. چون جمله اسمیه است لذا معنای استمرار را نیز می‌دهد.

۱۱. توجه به توصیف در ترکیب‌های اضافی قرآن: ساختار زبان عربی به گونه‌ای است که اگر کلمه‌ی مضافی صفت بگیرد آن صفت پس از مضاف‌الیه و در صورت

تتابع (پشت سر هم آمدن) اضافات بعد از آخرین مضاف الیه می‌آید؛ ولی ساختار زبان فارسی چنین نیست بلکه صفت را معمولاً پس از موصوف می‌آورند و چیزی بین آنها فاصله نمی‌شود. در زبان عربی و فارسی اگر مضاف الیه صفت بگیرد معمولاً آن صفت به دنبال مضاف الیه قرار می‌گیرد. (آریان، ۱۴/۳).

الف) توصیف مضاف:

۱) مضاف + مضاف الیه + صفت

مثال: مریم/۵۲: وَتَادِيْنَا مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ

الأيمن صفة لجانب. (درویش، ۱۲۰/۶). «ایمن» از یمین است، یعنی ناحیه راست طور، یا از «یمن» است یعنی مبارک، صفت برای طور است. (طبرسی، ۴۶/۴)

التقصص، ۳۰: فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْأُودِيِّ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

مراد از کلمه «ایمن» جانب راست است، در مقابل «ایسر» که به معنای سمت چپ است، و مقصود در اینجا ایمن و سمت راست وادی است، و به آنچه بعضی گفته‌اند: «ایمن» از یمین در مقابل شومی است، نباید اعتناء کرد. (طباطبایی، ۴۴/۱۶)

۲) تتابع اضافات:

۱-۲) مضاف + مضاف الیه (مضاف) + مضاف الیه + صفت برای مضاف اول

گاهی کلمه‌ای که موصوف واقع شده تنها مضاف نیست؛ بلکه از یک جهت مضاف الیه (نسبت به کلمه‌ی قبلی) و از جهت دیگر مضاف (نسبت به کلمه‌ی بعد از خود) است پس موصوف هم مضاف الیه است هم مضاف.

مثال ۱: الرحمن، ۲۷: «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

صفت برای وجه)

مثال ۲: النجم، ۱۸: «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»

لَقَدْ رَأَى یعنی سوگند به خدا پیامبر هنگام عروج به آسمان آیات پروردگار را دید که این آیت بزرگترین آنها بود و شگفتیهای ملکوت به آن حضرت نشان داده شد. «من»

برای تبعیض است چون آنچه پیامبر دید بعضی از آیات خدا بود. (طبرسی، ۱۶۲/۶). "و احتمال آن تكون الكبرى صفة آیات ربه، لا مفعولا به، و يكون المرئى محذوفا لتفخيم الأمر و تعظيمه، كأنه قال: لقد رأى من آيات ربه الكبرى أمورا عظاما لا يحيط بها الوصف، و الحذف فى مثل هذا أبلغ و أهول، و هذا- و الله أعلم- أولى من الأول". (زمخشری، ۴۲۱/۴)

۲-۲) مضاف + مضاف الیه (مضاف) + مضاف الیه + صفت برای مضاف دوم

مثال ۱: الرحمن، ۷۸: «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

صفت برای رب)

مثال ۲: الاعلی، ۱: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»

بنابر قول راجح و مشهور، صفت است نه صفت؛ البته برخی فقط جایز دانسته‌اند که صفت اسم باشد. بنابر این ترجمه‌ی بهتر آیه عبارت است از: نام پروردگار برترت را به پاکی بستای. (کوشا، ۴۹-۱۹۷/۵۰). (الأعلى) نعت لرَبِّكَ مجرور و علامة الجر الكسرة المقدّرة. (صافی، ۳۰۵/۳۰)

ب) توصیف اسم: اسم + جار و مجرور + صفت

در ترجمه باید پس از موصوف، صفت را بیاوریم و سپس جار و مجرور را ذکر کنیم.

مثال ۱: النور، ۶۱: «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَي أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً

طَيِّبَةً»

معنی صحیح: بر خودتان سلام کنید که درودی است از سوی خدا [درودی] پربرکت و پاکیزه.

مثال ۲: سبأ، ۵: «وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزِ أَلِيمٍ»

معنی صحیح: آنان برای شان مجازاتی دردناک از (عذاب) اضطراب آور است.

مثال ۳: جاثیه، ۱۱: «هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزِ أَلِيمٍ»

معنی صحیح: برایشان عذابی دردناک از پلیدی است.

مثال ۴: التحریم، ۱۰: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ

عَبْدَتَيْنِ مِّنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ»

معنی صحیح: تحت سرپرستی و زوجیت دو بنده شایسته از بندگان ما بودند.

(ج) توصیف مضاف‌الیه: مضاف + مضاف‌الیه + صفت

مثال ۱: الحجر، ۳۸ / ۸۱: «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»

"«الْوَقْتِ» مضاف إليه «الْمَعْلُومِ» صفة للوقت". (دعاس، ۱۳۰/۳)

معنی صحیح: تا روز آن هنگام معین.

مثال ۲: القمر، ۱۹: «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ»

«نَحْسٍ» مضاف إليه «مُسْتَمِرٍّ» صفة نحس. (همو، ۲۸۵/۳)

معنی صحیح: در روزی پیوسته شوم.

مثال ۳: القمر، ۲۰: «تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازٌ نَّخْلٍ مُّتَفَعِّرٍ»

«نَخْلٍ» مضاف إليه «مُتَفَعِّرٍ» صفة أعجاز. (همو، ۲۸۵/۳) الجملة صفة لريحا و كأن و

اسمها و أعجاز نخل خبرها و متفعر صفة لنخل و الجملة حالیه. (درویش، ۳۸۱/۹) معنی

صحیح: که مردمان را از زمین، همانند ریشه‌های از جای کنده نخل، برمی‌کند.

مثال ۴: الحاقه، ۷: «سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا

صَرَعى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازٌ نَّخْلٍ خَاوِيَةٌ»

"«خَاوِيَةٌ نعت لنخل أى ساقطة". (همو، ۱۹۱/۱۰). "نَخْلٍ" مضاف إليه «خَاوِيَةٌ» صفة

أعجاز و الجملة حال ثانیة". (دعاس، ۳۷۴/۳) " و قوله: خَاوِيَةٌ مجرور باتفاق القراء، فتعین

أن يكون صفة نَخْلٍ". (ابن عاشور، ۱۱۰/۲۹)

معنی صحیح: گویی آنها تنه‌های نخلهای میان تهی‌اند.

مثال ۵: ال اعراف، ۵۹: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»

معنی صحیح: من بر شما سخت از عذاب بزرگ قیامت می‌ترسم.

مثال ۶: الشعراء، ۲: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ». معنی صحیح: این قرآن از آیات

روشن کتاب خدا است.

مثال ۷: فصلت، ۱۷: «...فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةٌ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»

صَاعِقَةٌ الْعَذَابِ فاعل مؤخر و الْهُونِ نعت للعذاب أو بدل منه. (درویش، ۵۴۶/۸)

مثال ۸: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» ترجمه پیشنهادی: روز

بزرگترین حج

نتیجه

مشخص شد که در ترجمه قرآن کریم انتقال معنای تمام الفاظ در ابتدا بسیار دشوار می‌نماید، اما اصول تدوین شده در این باره می‌تواند راه گشای کار بسیاری از مترجمان باشد؛ در این صورت مترجم می‌تواند هم کاملاً اصل معنا را برساند و هم جنبه‌های اعجاز قرآن کریم را نیز منتقل کند.

با تحقق شرایط علمی ترجمه در متن مقصد می‌توان انتظار داشت که در آینده نزدیک شاهد ترجمه‌های بهتر و با اشکالات کمتر باشیم.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن عاشور، محمد بن طاهر. *التحریر و التثویر*، بی جا، بی نا، بی چا، بی تا.
- ۳- آریان، حمید. *توصیف در ترکیب‌های اضافی قرآن و لغزش کلی برخی از مترجمان*، نشریه تخصصی مرکز ترجمه قرآن مجید به زبان‌های خارجی، سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان، ۱۳۷۸ش.
- ۴- بی آزار شیرازی، عبدالکریم. *قرآن ناطق*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش.
- ۵- بیضاوی، عبدالله بن عمر. *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول، ۱۴۱۸ ق.
- ۶- درویش، محیی الدین. *اعراب القرآن و بیانه*، سوریه، دارالارشاد، چهارم، ۱۴۱۵ ق.
- ۷- دعاس، حمیدان- قاسم. *إعراب القرآن الکریم*، دمشق، دارالمنیر و دارالفارابی، اول، ۱۴۲۵ ق.
- ۸- زمخشری، محمود. *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دار الکتب العربی، سوم، ۱۴۰۷ ق.
- ۹- شاکر، محمد کاظم. *روش‌های تأویل قرآن*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، اول، ۱۳۷۶ش.
- ۱۰- صافی، محمود بن عبدالرحیم. *الجدول فی اعراب القرآن*، بیروت، دارالرشید مؤسسه الایمان، چهارم، ۱۴۱۸ ق.
- ۱۱- صفوی، محمدرضا. *خطاهایی در ترجمه‌های قرآن*، فصلنامه بینات، سال سیزدهم، شماره ۴۹ - ۵۰، بهار و تابستان ۱۳۸۵ش.
- ۱۲- طباطبایی، محمد حسین. *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، پنجم، ۱۳۷۴ش.
- ۱۳- طبرسی، فضل بن حسن. *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، مترجمان، تهران، فراهانی، اول، ۱۳۶۰ش.
- ۱۴- همو، *تفسیر جوامع الجامع مترجمان*، با مقدمه آیه الله واعظ زاده خراسانی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، دوم، ۱۳۷۷ش.
- ۱۵- قرشی، علی اکبر. *تفسیر احسن الحدیث*، تهران، بنیاد بعثت، سوم، ۱۳۷۷ش.
- ۱۶- کوشا، محمدعلی. *معرفی و بررسی ترجمه قرآن استاد گرمارودی*، فصلنامه بینات، سال سیزدهم، شماره ۴۹ - ۵۰، بهار و تابستان ۱۳۸۵ش.
- ۱۷- مغنیه، محمدجواد. *تفسیر الکاشف*، موسی دانش، قم، بوستان کتاب، بی چا، ۱۳۸۵ش.
- ۱۸- مکارم شیرازی، ناصر. *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامیة، اول، ۱۳۷۴ش.
- ۱۹- واحدی نیشابوری، علی بن احمد. *اسباب النزول*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، نی، اول، ۱۳۸۳ش.